



Research article

Research in Comparative Literature (Arabic and Persian Literature)
Razi University, Vol. 9, No. 33, Spring 2019, pp. 1-19

Comparative Literature and its Place in the Future of Literary Studies

Pouria Torkamaneh¹

Ph.D. Student of English Literature, Razi University, Kermanshah, Iran

Nasser Maleki²

Associate Professor, Razi University, Kermanshah, Iran

Received: 03/10/2019

Accepted: 05/14/2019

Abstract

As a literary discipline, comparative literature has experienced many vicissitudes. For some time, many did not differentiate between comparative literature and world literature, while some others understood them as rivals. Not long after this, comparative literature went through a type of crisis which arose from its theoretical and ideological basis. This issue went so far for comparative literature that back in twentieth century some theorists announced this literary discipline “dead” and declared its theoretical background “in crisis.” All the vitriolic attacks on this literary approach, however, were a proof of its existence and lack of a thorough understanding of its mechanism on the part of comparatists and alike. Over the last years of the twentieth century, and with the researches of some contemporary comparatists, this discipline managed to resolve all these crises. Comparative literature, in twenty-first century has become one of the most important disciplines in reading literary works and many universities have set comparative literature credit courses or run independent graduate programs. This article, using a fundamental research with emphasis on present history of comparative literature as tools of analysis, tries to elucidate the importance of comparative literature among other main literary disciplines and explain its importance in contemporary times. The findings show that with the stylistic changes in literary studies and in the outcome of the literary production in the present age along with the rapid development in technology and virtual world, comparative literature can provide a proper framework for comparing studies in this subject.

Keywords: Comparative Literature, World Literature, Cultural Studies, Literary Studies.

1. Email:

pouriatorkamaneh@yahoo.com

2. Corresponding Author’s Email:

n.maleki@razi.ac.ir



کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشگاه رازی، سال نهم، شماره ۳۳، بهار ۱۳۹۸، صص. ۱-۱۹

ادبیات تطبیقی و جایگاه آن در آینده مطالعات ادبی

پوریا ترکمانه^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

ناصر ملکی^۲

دانشیار گروه ادبیات انگلیسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۲۴

دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۹

چکیده

ادبیات تطبیقی، به‌مثابه نگرشی ادبی، تاریخ بسیار پر فراز و نشیبی را تجربه کرده است. گروهی تا مدت‌ها تفاوت چندانی میان این نگرش و ادبیات جهان قائل نبودند و حتی در برهه‌ای از زمان، آن‌ها را در رقابت با یکدیگر می‌پنداشتند. مدتی از این شرایط نگذشته بود که ادبیات تطبیقی به تدریج، به‌واسطه آنچه به‌منزله بی‌ثباتی در پایگاه نظری قلمداد می‌شد، مورد انتقاد قرار گرفت. این نظرات به‌طور عمده سخت‌گیرانه، رو به فزونی داشت و تا آنجا پیش رفت که حتی در اواخر قرن بیستم، تعداد محدودی از پژوهشگران این حوزه از ادبیات تطبیقی به‌مثابه نگرشی منسوخ و بی‌پایه و اساس یاد می‌کردند؛ اما همه این کشمکش‌ها نشان از حضور مؤثر این سبک مطالعات ادبی در میان پژوهشگران و عدم درک دقیق و درست آن توسط تطبیق‌گرایان بود. در پایان قرن بیستم، با تلاش‌های بی‌وقفه پژوهشگران این حوزه و درک بیشتر منتقدان ادبی از این روش، هجمه‌ها کاهش یافت و بحران‌های یادشده تاحدودی رفع شد. ادبیات تطبیقی در قرن حاضر به یکی از اصلی‌ترین روش‌های مطالعه ادبیات تبدیل شده و بسیاری از دانشگاه‌ها، واحدهایی در حوزه مطالعات ادبی تطبیقی داشته یا حتی گروه‌های آموزشی‌ای با این نام تأسیس کرده‌اند. پژوهش حاضر، با روشی بنیادی و با تکیه بر تاریخچه کنونی ادبیات تطبیقی به‌مثابه ابزار لازم پژوهش، جایگاه ادبیات تطبیقی را میان سایر نگرش‌ها بررسی کرده و وضعیت و اهمیت آن را در قرن حاضر به بحث و گفتگو گذاشته است. نتیجه اینکه به‌واسطه تغییرات گسترده در سبک و سیاق مطالعه ادبیات و نقد ادبی همراه با محوریت روزافزون فناوری‌های مختلف و دنیای مجازی، ادبیات تطبیقی می‌تواند چارچوب مناسبی را برای مطالعه مقایسه‌ای ادبیات با سایر رشته‌ها و علوم فراهم آورد.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، ادبیات جهان، مطالعات فرهنگی، مطالعات ادبی.

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

پیش از سخن در مورد جایگاه و نمود ادبیات تطبیقی، ابتدا لازم است چگونگی موجودیت آن بررسی شود؛ اولین موضوعی که باید در اثبات وجود ادبیات تطبیقی به آن پرداخت، وجود پدیده‌ای به نام «زبان» است؛ در تشریح این پدیده، بهتر است به تفاوت میان «Langue» و «Langage» اشاره شود که فردینان دو سوسور^۱ در کتاب دوره‌های عمومی زبان‌شناسی^۲ مطرح ساخت (۱۱۹: ۲۰۱۱). عبارت «Langage» به واحدی ذاتی اشاره دارد که همه انسان‌ها در آناتومی و ترکیب‌بندی مغز خود از آن بهره می‌برند و به واسطه آن هیچ اجتماع انسانی بدون توانایی ارتباط وجود ندارد؛ اما برای شناخت بهتر این واحد زبانی و پتانسیل آن، باید وجود «Langue» در این زمینه در نظر گرفته شود. این بخش ذهنی، مسئول جمع‌آوری قوانین ارتباط جمعی در جامعه است و به کمک آن می‌توان بخش نهادینه‌شده زبان را در ذهن فعال ساخته و از زبان به‌طور مؤثر استفاده کرد (ر.ک: وینست لیچ^۳، ۲۰۱۰: ۸۵۰)؛ بنابراین، نظام پیچیده‌ای است که برای درک هر چه بهتر آن، مطالعه جنبه‌های بیولوژیک، جامعه‌شناسانه و روان‌شناسانه آن لازم است.

زبان را می‌توان پدیده‌ای شگفت‌انگیز دانست که تا حد قابل توجهی نیز در بردارنده مساوات‌طلبی و برابری است و این از آنجا است که در تشکیل و استفاده آن، همه افراد جامعه سهمی مشابه دارند؛ از دیگر سو، ظرفیت عالی زبان انسان را زمانی می‌توان بهتر دریافت که از آن نه به‌مثابه وسیله بلکه به‌منزله هدف استفاده کرد. نمونه بارز این موضوع را در خلق آثار ادبی می‌توان دنبال کرد که در آن نویسنده یا شاعر با ظرافت تمام زبان را به‌مثابه هنری زیبا می‌آفریند. اگر زبان واحدی جهانی است، پس نمود هنری آن نیز بُعد جهانی دارد و از قرن هجدهم، جهان‌بینی اروپایی این نمود را به‌منزله ادبیات توصیف کرد.

زبان و شعر، دو گواه قابل استناد برای اثبات وجود اوضاع و احوالی جهان‌شمول از انسان هستند. گوته^۴ و بنیان‌گذاران ادبیات تطبیقی را تا حد قابل توجهی می‌توان حامیان روشنفکری ادبی دانست که در میان دیگر دستاوردها، تشخیص و تشویق درک بشر در دنیا را گسترش دادند. این نکته از آن‌رو است که ادبیات عمیق‌ترین، جهانی‌ترین و ماندگارترین عناصر تجارب بشری را توصیف می‌کند. از جنبه‌ای دیگر، همان‌طور که ارسطو محرک اولیه همه هنرها را در «تقلید»^۵ و الگوبرداری می‌دانست، باید پذیرفت که بشر لزوماً

1. Ferdinand de Saussure
2. Course in General Linguistics
3. Vincent Leitch
4. Goethe
5. Mimesis

مخلوقی مقلد است (۲۰۰۵: a ۱۴۴۷، ۱۶؛ b ۱۴۴۸، ۸). در واقع بر پایه همین محرک است که انسان به هنر روی می آورد. همه هنرها تقلیدی هستند و هدف آن‌ها (بشر و حقایق طبیعی) یکسان است؛ اما هر هنری کارش را با ابزارهای مختلفی دنبال می‌کند. ارسطو عبارت خاصی برای هنری که کلمات را به مثابه ابزار تقلید و تصویرسازی انتخاب می‌کند، به خوانندگان ارائه نمی‌دهد؛ اما کتاب مشهور خود رساله فن شعر (بوطیقا)^۱ را برای توضیح این پدیده هنری به کار می‌گیرد (همان: b ۱۴۴۷، ۹) که به مثابه اولین مرجع تئوری ادبی نیز به شمار می‌رود.

در سال ۱۸۲۷، گوته عقاید جالبی را در زمینه ادبیات ملی گرایانه ارائه کرده بود و نتیجه آن بر این اساس بود که ملی‌گرایی دیگر معیار مطلوبی برای مطالعه ادبیات نبود و بر این نظر بود که مطالعات ادبی بایستی به سمت و سوی «ادبیات جهان»^۲ حرکت کند. در حقیقت، بین سال‌های ۱۸۲۷ تا ۱۸۳۱ گونه بارها مفهوم ادبیات جامعه جهانی^۳ را بیان کرد. بر اساس این، ادبیات جهان برآمد بخشی از ظرفیت و توانایی پیشگویانه شاعری بود که از این اصطلاح برای توصیف شاخه‌ای از ادبیات بدون حد و مرز استفاده می‌کرد. این مورد نگرش جدیدی در انواع مطالعات ادبی را به نمایش می‌گذاشت که بر پایه روش تطبیقی استوار بود و در آن دوره پژوهشگران بسیاری نیز به آن توجه کردند.

در دو قرن بعد به روشنی می‌توان تجلی مفهوم ادبیات جهان در گستره فراملی آن را دریافت؛ مفهومی که محتوای آن بارها بازنگری شده است. دیوید دامراش^۴ در کتاب *ادبیات جهان چیست؟*^۵ تصریح می‌کند که اصطلاح ادبیات جهان در تعریف، به کتابخانه‌ای «بی‌نظم و پراز آثار متعدد ادبی» از سراسر جهان اشاره نمی‌کند، بلکه شبکه‌ای کاربردی است که با محتوای «یک سیستم جهانی (ادبی)» تأسیس شده است (۲۰۰۳: ۱۵). تعریف او از این مفهوم سه جنبه مهم را شامل می‌شود: «ادبیات جهان به‌عنوان نتیجه شکسته شدن محدوده ادبیات ملی‌گرا»، «نوشتاری که از ترجمه (متون ادبی) در دسترس قرار می‌گیرد» و «پدیده‌ای که نه به مجموعه‌ای کانونی از متون ادبی اشاره دارد، بلکه روشی از خواندن است که سبکی بی‌طرفانه و ورای زمان و مکان خواننده را می‌طلبد.» (همان: ۲۸۱) مفهوم سیستم ادبی بخشی از گرایش دامراش به حساب می‌آید. این مفهوم به‌طور تلویحی در تفکرات الیوت^۶ و در نظریه بینادیت^۷ دیونز دوریزین^۸ نیز، نمود

1. Poetics
2. World Literature
3. General World Literature
4. David Damrosch
5. What is World Literature?
6. T. S. Eliot
7. Interliterary Theory
8. Dionyz Durišin

می‌یابد. از نظر دامراش، یک اثر ادبی زمانی در حیطه ادبیات جهان قابل درک و بررسی است که از فرهنگ و بازه اولیه خود مستقل باشد و خویش را در میان «سیستم ادبی جهانی» مطرح سازد (ر.ک: همان: ۱۷۳). نکته‌ای که آغاز فعالیت‌های تطبیقی را جان می‌بخشد و به مثابه ساز و کار مهمی در دسترس تطبیق‌گرایان کنونی است، همان موضوعی است که تی. اس. الیوت توصیف می‌کند. وی معتقد است که نظم ایده‌آل ادبی از جمع تمامی آثار ادبی تا به امروز به دست می‌آید، نظمی که به مثابه ظهور آثار جدید ادبی نیز دچار تغییر و تکامل می‌شود. در واقع، به واسطه چاپ آثار ادبی جدید، نه تنها جایگاه متون ادبی دچار تغییر می‌شود، بلکه کلیت نظام ادبی نیز تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. با این پنداشت، نه تنها گذشته آثار ادبی کنونی دگرگون خواهد شد، بلکه متون امروزی نیز درک ادبیات گذشتگان را تحت الشعاع خود قرار می‌دهند (۱۹۲۰: ۵۰). اگر این نکته با توجه به تفاوت زمان اهمیت یابد، در مورد مکان و شرایط جغرافیایی هم قابل درک و بررسی است. اندیشیدن به اینکه ادبیات نوشته شده به زبان یا فرهنگی خاص (و متعلق به سرزمینی متفاوت) به تنهایی و در خلأ موجودیت دارد، در واقع پنداشتی پوچ و نامعقول است. آثار ادبی کلاسیک یونان - روم، چین و فرهنگ عرب در کنار آثار عصر حاضر به زبان‌ها یا ملیت‌های مختلف، همگی در تولید مصنوعات ادبی سهمی داشته و حین مقایسه، ارزش خود را به صورت کامل تری پیدا می‌کنند.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

ادبیات تطبیقی، تاریخ پر فراز و نشیبی را طی کرده است. از فراز و نشیب‌های مکانی و زمانی گرفته تا چالش‌های نظری، همگی این نگرش ادبی را در دوره‌های مختلف در بحرانی قرار داد که تا سال‌های پیشین حل نشده بود؛ از طرفی با افزایش روزافزون مشکلات سیاسی و منطقه‌ای میان کشورهای مختلف، ملی‌گرایی افراطی جان دوباره‌ای گرفت و درک متقابل قوم‌ها و فرهنگ‌ها از یکدیگر جای خود را به حس برتری‌جویی داد. دوران پسامدرن نیز انتقادات به سمت این نگرش ادبی را با سوگیری بیشتری دنبال کرد و تعدادی از منتقدان حاضر نیز این سبک مطالعه ادبیات را منسوخ، بی‌پایه و اساس یا حتی مردود دانستند. پژوهش حاضر از این جهت مهم است که ابتدا این چالش‌ها به صورت خلاصه‌وار از زوایای مختلف بررسی شده و سپس به این موضوع می‌پردازد که در قرن حاضر، ادبیات تطبیقی چگونه توانسته است به این انتقادات نظری و ایدئولوژیک پاسخ مناسب دهد؛ همچنین، نکته مهم‌تری که این جستار به توضیح آن بر خواهد آمد، جایگاه ادبیات تطبیقی در قرن حاضر بوده و اینکه چگونه این نگرش ادبی می‌تواند زمینه برقراری ارتباط میان فرهنگ‌ها و اقوام مختلف را ایجاد کرده و از ملی‌گرایی افراطی جلوگیری کند.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

۱. چرا ادبیات تطبیقی همواره به تعاریف مختلف به مثابه نگرشی ناکارآمد معرفی شده است؟ ریشه‌های این

نگاه سختگیرانه در چیست؟

۲. ادبیات تطبیقی چگونه به چالش‌های موجود پاسخ داد؟ اهمیت آن در دوران کنونی و وضعیت ادبیات در

آینده چیست؟

۳. ادبیات تطبیقی چگونه می‌تواند به تثبیت هویت اقوام و فرهنگ‌های مختلف کمک کند؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

با مطالعه‌ای گذرا می‌توان تعریف‌های متنوعی را که پژوهشگران نامدار این حوزه از ادبیات تطبیقی ارائه داده‌اند را به دست آورد؛ اما تطبیق‌گرایان آن‌چنان‌که باید نقش ادبیات تطبیقی در جوامع کنونی و اهمیت آن در آینده مطالعات ادبی را تجزیه و تحلیل نکرده‌اند. فرانسوا یوست^۱ ادبیات تطبیقی را فلسفه جدیدی در مطالعات ادبی می‌داند و از آن به مثابه «جهان‌بینی ادبی» یاد می‌کند که «از مرزهای ملی، زبانی و جغرافیایی فراتر می‌رود» (۱۳۸۸: ۳۷). وی به این نکته اشاره دارد که به‌طور کلی هدف ادبیات تطبیقی «مقایسه» نیست؛ بلکه «شناخت ادبیات به‌عنوان یک کلیت است» و ادبیات ملل مختلف به‌مثابه اجزای این کل همواره با هم در ارتباط هستند (همان). یوست نقش ادبیات تطبیقی در عصر حاضر را همانند «فلسفه و نظریه جدیدی در مطالعات ادبی» می‌داند که هرگونه «خودبزرگ‌بینی را نفی می‌کند و تلاش دارد با فراهم آوردن زمینه شناخت یکدیگر، پیام‌آور صلح و دوستی میان ملل و فرهنگ‌های مختلف باشد» (همان: ۳۸). سوزان باسنت^۲ دیگر پژوهشگر حوزه ادبیات تطبیقی نظر متفاوتی درباره نقش این نگرش ادبی دارد. او معتقد است که مطالعه تطبیقی ادبیات در قرن بیست و یکم «تأکید بر مطالعات نیم‌کره جنوبی و پسااستعماری» (۱۳۹۱: ۵۰) است که البته در آن صنعت «ترجمه» جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. او همچنین اهمیت ادبیات تطبیقی را در «به رسمیت شناختن همبستگی‌های ناگزیر ناشی از انتقال ادبی» (همان: ۶۰) می‌داند.

انوشیروانی با تأکید بر «مطالعات میان‌رشته‌ای» و «افق دید وسیع و عمیق‌تری که بر پژوهشگر می‌گشایند» (۱۳۹۲: ۴) این موضوع را توضیح می‌دهند که خصوصیت بینارشته‌ای ادبیات تطبیقی می‌تواند «پل ارتباطی بین جزایر پراکنده ادبیات فارسی و خارجی و سایر علوم انسانی در ایران باشد» (همان: ۹) و این موضوع می‌تواند اهمیت بالای ادبیات تطبیقی را تبیین کند. این موضوع خود به ارتباط هرچه عمیق‌تر و معنادارتر «رویکردهای نقد ادبی چون هرمنوتیک، نشانه‌شناسی، روان‌کاوی، اسطوره‌شناسی، جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی» (۱۳۹۱: ۴) می‌انجامد و از طرف دیگر ادبیات را از تک‌بعدی بودن خود جدا می‌کند.

زینی‌وند، دیگر پژوهشگر حوزه ادبیات تطبیقی، نکته‌ای مشابه را به‌مثابه بُعد مهم و اساسی ادبیات تطبیقی

مورد بحث قرار می‌دهد و معتقد است که «ماهیت و ذات این دانش پویا، بینافرهنگی است» و رابطه میان ادبیات و فرهنگ، رابطه‌ای «دیالکتیک و دوسویه» است (۱۳۹۲: ۱). در واقع این گفتمان‌های ادبی و فرهنگی راهی برای «شناخت هویت فرهنگی ملت‌ها»، ابزاری برای «تکامل فرهنگ انسانی» و احترام به «تعدد و تکثر فرهنگی» به‌شمار می‌روند (همان). در هر حال، هرچند تاریخ و پیشینه ادبیات تطبیقی تاکنون در مواردی به‌خوبی بررسی شده است، آینده و اهمیت آن در عصر حاضر هدف پژوهش‌های زیادی نبوده است و پژوهش بیشتر می‌تواند در پیشرفت این نگرش راهگشا باشد.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

نوشتار پیش رو بر آن است تا با استفاده از پیشینه ادبیات تطبیقی و فراز و نشیب‌هایی که این روش مطالعه ادبیات پشت سر گذاشته است، به وضعیت کنونی آن در مقایسه با سایر سبک‌های خوانش ادبیات پرداخته و اهمیت ادبیات تطبیقی را در آینده مطالعات ادبی تبیین کند؛ بنابراین، پژوهش حاضر روشی کیفی و تاریخی را در پیش گرفته تا در وهله اول قدرت و مقبولیت ادبیات تطبیقی را در دوره‌های مختلف مطالعه کند؛ افزون بر این، با استفاده از اهمیت ادبیات تطبیقی در رویارویی با ملی‌گرایی که در دوران حاضر تا حدودی اوج گرفته است، به نقش پررنگ این سبک خوانش ادبیات اشاره کند. چارچوب نوشتار پیش رو در ابتدا براساس تعریف‌ها و دسته‌بندی‌های تطبیق‌گرایان شناخته‌شده پیشین در این حوزه است، سپس نگارندگان به پردازش نظریات و پیش‌بینی‌های خود درباره اهمیت این حوزه در آینده مطالعات ادبی و نقش کلیدی ادبیات تطبیقی به‌مثابه نقطه‌ی اصل میان ادبیات و سایر رشته‌ها به بحث و گفت‌وگو خواهند پرداخت.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. تعریف ادبیات تطبیقی و آرمان‌شهر

تعاریف ادبیات تطبیقی تاکنون دست‌خوش تغییرات بسیاری شده است و این تفاوت‌ها نیز زمانی بهتر نمایان شد که فرناند بالدن اسپرگر^۱ (۱۹۲۱) «مجله ادبیات تطبیقی» را به‌منظور بررسی این نگرش راه‌اندازی کرد. رولاند مورتیر^۲ در نهمین گردهمایی (۱۹۷۹) بین‌المللی ادبیات تطبیقی^۳ بیان داشت که توصیف هنری ریماک^۴ از ادبیات تطبیقی، هنوز نیز بهترین نوع تعریف از این نگرش ادبی است؛ براساس این:

«ادبیات تطبیقی بررسی ادبیات فراتر از محدوده‌های یک کشور خاص است که بررسی روابط بین ادبیات از یک طرف و دیگر حیطه‌های دانش و باورها نظیر هنرهای زیبا، فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی، مذهب و... را

1. Fernand Baldensperger

2. Roland Mortier

3. AILC/ICIA

4. Henry Remak

ممکن می‌سازد. به‌طور خلاصه‌تر، ادبیات تطبیقی مقایسه یک ادبیات با دیگری یا سایر ادبیات‌ها، یا مقایسه آن با سایر حوزه‌های علوم بشری است.» (ریماک، ۱۹۶۱: ۳)

این تعریف، پایه و اساس چیزی است که اوون آلدريج^۱ به‌مثابه مشخصه ادبیات تطبیقی بیان می‌دارد: «ادبیات تطبیقی مطالعه ادبیات فراتر از محدوده یک ملت یا مقایسه آن با یک یا سایر نگرش‌های علمی است» (۱۹۶۹: ۱).

در میان چهار نگرش اصلی مطالعه ادبیات (که شامل تاریخ ادبیات، نظریه ادبیات، نقد ادبی و ادبیات تطبیقی است)، ادبیات تطبیقی، جدیدترین شاخه‌ای است که مورد توجه پژوهشگران ادبی است. همچون سایر مطالعات تاریخ‌محور، ادبیات تطبیقی نیز تحت تأثیر محرک‌ها و تضادهایی است که ناشی از تحولات فکری، فرهنگی و ایدئولوژیک به‌دست آمده از مدرنیته و دوران پسامدرن است؛ افزون بر این، در مواردی ادبیات تطبیقی شرایط سختی در زمینه چیره‌شدن بر دسته‌ای از کشمکش‌های درون‌رشته‌ای خود را نیز تجربه کرده است. با وجود تمامی مشکلات می‌توان عنوان کرد که ادبیات تطبیقی، گرایشی ذاتاً ایده‌آل‌گرا است و این امر از یک طرف به‌دلیل گستردگی جامعه مورد مطالعه این نگرش و از طرف دیگر، محدودیت‌های علمی و انسانی پژوهشگران این حوزه است.

ادبیات تطبیقی، بارها در طول تاریخ این شاخه ادبی، به اروپامحوری و نخبه‌گرایی متهم شده است؛ افزون بر این، ادبیات تطبیقی به‌مثابه نگرشی برای مطالعه پدیده‌های ادبی، تهدیدی برای سایر نگرش‌های پرآوازه‌ای بوده است که به‌تصویر کشیدن تاریخ ملی و ادبی یک کشور، مهم‌ترین هدف آن‌ها در بررسی ادبیات بوده است. در نتیجه، تطبیق‌گرایان همواره خود را در کشمکش با آن دسته از پژوهشگران ادبی دیده‌اند که تک‌زبانی و تک‌فرهنگی را روش مطالعه ادبیات و تاریخ دانسته‌اند؛ از دیگر سو، باید به نواقص موجود در سبک پژوهشی و فکری خود این روش نیز اشاره کرد که آن را در مقابله با سایر نگرش‌ها و الگوها در حیطه مطالعات ادبی و علوم انسانی آسیب‌پذیر نشان داده است. بخشی از ادبیات تطبیقی، همواره به مطالعه تاریخ اختصاص داده شده است، اما هم‌زمان، از همان ابتدا نیز نوعی پیچیدگی تئوریک را در خود به‌وجود آورد که همین نکته باعث ایجاد دو سوگیری مختلف در حیطه روش پژوهشی این نگرش شد. برای بررسی ترتیب تاریخی این چالش در ادبیات تطبیقی، باید مفهوم روابط تاریخی و حقیقی در این نگرش را پیش روی خود قرار داد. در واقع، در این دیدگاه بایستی روابط مستقیم و علت و معلولی نویسندگان و آثار ادبی را مورد نظر قرار داد که به‌طور دقیق‌تر به چرخه مکاتب ادبی، انواع ادبی، تمایلات،

سبک‌ها و مضمون‌های ادبی می‌پردازد.

دیدگاه اولیه در این زمینه که ریشه‌های آن را در فلسفه اثبات‌گرایی^۱ می‌توان یافت، مهم‌ترین هدف در مطالعات تطبیقی را در توجه به انتقال بن‌مایه‌ها، مضمون‌ها، شخصیت‌ها، مکاتب ادبی و... از کشوری به کشور دیگر یا به‌طور دقیق‌تر، از زبانی به زبان دیگر می‌داند؛ البته باید یادآور شد که این سبک مطالعه‌ای به‌مثابه بررسی داد و ستد بین‌المللی ادبیات‌ها چندان هم رایج نیست. دیدگاه دوم مطالعات تطبیقی که در تقابل مستقیم با نوع قبلی است، به بررسی پایه و اساس تئوری ادبیات تطبیقی می‌پردازد؛ نوعی نگرش که بدون توجه به تشابهات سطحی معمول به اشتراکات و هم‌گرایی آثار ادبی و ادبیات‌ها توجه ویژه دارد.

این‌گرایی به بررسی پدیده چندزبانی^۲ پرداخته و این حقیقت را آشکار می‌سازد که در نقاط مختلف جهان تشابهات ادبی و زبانی جالبی را می‌توان دریافت که هیچ نوع رابطه مستقیم قابل اثباتی با یکدیگر نداشته‌اند؛ برای مثال وقتی از ویلیام فاکنر^۳ به‌خاطر تأثیر از جیمز جویس^۴ در نوشته‌هایش پرسیدند، نکته بارزی در زمینه سبک روایتی او در داستان‌هایش و شباهت آن‌ها به سبک نوشتار جویس در اولیس^۵ و بیداری فینگان^۶، او به‌وجود این شباهت‌ها اعتراف می‌کند؛ اما به‌صراحت اعلام می‌دارد که سبک نوشتاری داستان‌هایش را مدت‌ها قبل از خواندن آثار جویس طرح‌ریزی کرده بود. فاکنر، معتقد است که بروز این نوع تشابهات به‌مانند «وجود نوعی مخزن ایده‌ها و تفکرات موجود در دنیای اطراف ما است که به‌طرز اعجاب‌آوری ذهن افراد در مکان‌های مختلف را به‌صورت مشابهی بارور کرده و این در شرایطی است که این ذهن‌ها یا افراد، کوچک‌ترین ارتباطی را با یکدیگر نداشته‌اند.» (ویلانوا^۷، ۱۹۹۱: ۷)

۲-۲. فراز و نشیب‌های تاریخی

همان‌طور که اشاره شد، درک رابطه مستقیم میان فراز و نشیب‌های تاریخ معاصر و شکل‌گیری ادبیات تطبیقی کار چندان سختی نیست. از اواسط قرن نوزدهم، گسترش ادبیات تطبیقی به دستاوردهای فردی وابسته بود. پس از آثار ملترل^۸ و برخی از پیشروان قرن هجدهم نظیر خوان آندرس^۹ می‌توان به سایر تلاش‌ها همچون سخنرانی افتتاحیه لوئیس بن‌لاوز^{۱۰} در سال ۱۸۴۹ با عنوان «مقدمه‌ای بر تاریخ تطبیقی ادبیات» و

1. Positivism
2. Polygenesis
3. William Faulkner
4. James Joyce
5. Ulysses
6. Finnegan's Wake
7. Villanueva
8. Meltzl
9. Juan Andrés
10. Louis Benloews

چاپ کتاب در حیطه ادبیات تطبیقی پژوهشگر ایرلندی هاتچن ماکلی پوسنت^۱ در سال ۱۸۸۶ اشاره کرد. با وجود این، باید قرن بیستم را به مثابه زمان اصلی شکل گیری ادبیات تطبیقی دانست. در این دوره، ادبیات تطبیقی نه تنها به منزله حوزه‌ای مهم در دانشگاه‌ها تدریس می‌شد، بلکه به مثابه سازه‌ای اساسی در نهادهای ملی و بین‌المللی شناخته شد.

آنچه در زمینه تاریخی ادبیات تطبیقی مهم است، نقش تعیین کننده این نگرش ادبی پس از جنگ جهانی اول و معاهده ورسای بود که باعث پذیرش ادبیات تطبیقی به مثابه ساز و کاری راهگشا برای حل کشمکش‌های میان ملل مختلف بود. در این میان، درک مشترک فرهنگی و هنری مردمان در نقاط مختلف جهان بود که به طور عمده این مهم را امکان‌پذیر می‌ساخت؛ اما در دوران جنگ جهانی دوم، پیشرفت ادبیات تطبیقی برای مدتی کوتاهی متوقف شد. جنگ به ترویج هر چه بیشتر ملی‌گرایی جان تازه‌ای بخشید و باعث شد تا مردم کشورهای مختلف شکوه و قدرت ملت خود را فراتر از دیگران دانسته و برای برتری دادن آن بر سایر ملل و فرهنگ‌ها از هیچ کوششی فروگذار نکردند. برای درک این موضوع تنها کافی است به مجلاتی همچون «روحیه آلمانی»^۲ و «روحیه فرانسوی»^۳ اشاره کرد که در آن دوره به منزله بازیگردانان اصلی سیاست اروپا شناخته می‌شدند.

در آمریکا، البته، به دلیل انزوایی این کشور در سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم و تمایل آن‌ها نسبت به ازین بردن هویت پیشین مردم مهاجر خود، با پایان یافتن جنگ جهانی دوم موج جدیدی از گرایش به تفاوت‌های فرهنگی مشاهده شد و همین موضوع در طیف گسترده‌تر آن به وسیله دانشگاه‌های در حال توسعه حمایت شد. این موضوع به وضوح در پژوهش‌های روبرت کلمنتس^۴ در زمینه ادبیات تطبیقی و گسترش آن در آمریکا قابل بررسی است. کلمنتس بر این باور بود که حمایت‌های سازمان یونسکو از ادبیات تطبیقی باعث تشویق همگان نسبت به گسترش این نگرش ادبی شد و در سال ۱۹۶۷ بسیاری از دانشگاه‌های این کشور ادبیات تطبیقی را در دوره‌های دکتری و پسادکتری به مثابه واحد درسی تعریف کردند.

روشن است که شرایط صلح و آرامش به تبدلات ادبی رونق بخشیده و میل به کشف تشابهات میان ادبیات با زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف افزایش می‌یابد. در نیمه دوم قرن بیستم، جنگ سرد به میزان قابل توجهی گسترش ادبیات تطبیقی را به حالت تعلیق درآورد و به طور دقیق‌تر، تأثیر این اتفاق را می‌توان در

1. Hutcheson Macaulay Posnett
2. L'esprit Germanique
3. Der Französische Geist
4. Robert Clements

ادبیات کشورهای تحت تأثیر پرده آهنین^۱ در اروپا همچون مجارستان و چکسلواکی مشاهده کرد که پیش تر نیز به منزله بنیان گذاران ادبیات تطبیقی شناخته می شدند. شکست اتحاد جماهیر شوروی سابق و سقوط دیوار برلین در پایان دهه ۱۹۸۰ با چشم اندازهایی نسبت به اروپای جدید همراه بود که هم از لحاظ اقتصادی و هم سیاسی باعث به وجود آمدن انسجام میان کشورهای درگیر بود و دیدگاهی به وجود آمد که در آن تشخیص ریشه های فرهنگی یکسان مورد توجه قرار گرفت. (اثبات گسترش این موضوع را می توان در درخواست ترکیه برای عضویت در اتحادیه اروپا دنبال کرد). پیشرفت و محبوبیت ادبیات جهان را باید به مثابه پاسخی تعبیر کرد که هم سو با فرایند جهانی سازی اقتصاد، مورد استقبال قرار گرفت؛ گرایشی که پیش تر کارل مارکس^۲ و فریدریش انگلس^۳ در سال ۱۸۴۸ به تفصیل بیان کردند. این بیانیه آن ها به دلیل ظهور «ادبیات جهان» نشأت گرفته از ادبیات های محلی و ملی متعدد بود که آن را به منزله اثری جانبی از پیامدهای «بازار جهانی» می دانستند (۱۹۴۸: ۱۳).

با این تعریف ها، ادبیات تطبیقی به مثابه نگرشی شناخته می شود که اروپا محور، ساز و کار تشکیل دهنده آن نیست و البته در مقابل، اروپا ستیزی نیز نمی تواند بخشی از این نگرش ادبی باشد. هر چند در نظر گرفتن مفاهیمی همچون ادبیات تطبیقی یا ادبیات جهان به منزله شاخه هایی کاملاً جامع و طبقه بندی شده، در دوران کنونی، مفاهیمی دور از تصور است، می توان نگاهی «منطقه گرا» نسبت به این نگرش ادبی داشت؛ مفهومی که برای مثال، مطالعات ادبی اروپا را به طور جداگانه در کنار مطالعات سایر جوامع بشری توجیه شده می داند. این مفهوم منطقه گرایی، نکته ای است که سزار دومینگز^۴ (۲۰۱۳: ۲۵) با فرضیه مطالعات اقلیمی گایاتری اسپواک^۵ ارتباط داده و به نوعی «به تنوع گرایی سنتی ادبیات تطبیقی تأکید دارد» (اسپواک، ۲۰۰۳: ۸).

۲-۳. فراز و نشیب های نظری و ایدئولوژیک

در طول سی سال اخیر، ادبیات تطبیقی دورانی بحرانی را سپری کرده است و این موضوع را هم باید به رشد احساسات ملی گرایانه و هم تعدد فرهنگ ها مرتبط دانست. این تنوع فرهنگی و توجه به تفاوت ها در طول این دوره به نوعی در فضای دانشگاهی نمود بیشتری یافت و این به دلیل بی توجهی به انسان شناسی فرهنگ محور بود که ادبیات تطبیقی از آن ریشه می گرفت. از این دیدگاه، ادبیات را می توان ابزاری منطبق

1. Iron Curtain
2. Karl Marx
3. Friedrich Engels
4. César Domínguez
5. Gayatri Spivak

بر تفکرات امپریالیسم و استعمار دریافت. با این نگرش و تعریف، فرهنگ غربی به مثابه ابزار قدرت است و ادبیات تطبیقی اصولاً گفتمانی اروپامحور که ارزش‌های ادبی را براساس طبقه اجتماعی و تمایلات نخبگان اقلیت تحمیل می‌کند. از نظر پژوهشگران این حوزه، ادبیات هر سرزمین این قابلیت را دارد که با دیگری مقایسه شود و به‌طور معمول آثار شناخته‌شده‌ای که در زمره ادبیات کلاسیک قرار داده می‌شوند، از حمایت‌های بنیادهای قدرتی برخوردار هستند که مجموعه‌ای از نمودهای فرهنگی و قومی را به حاشیه می‌رانند. روشن است که ادبیات، رشد و توسعه اولیه خود را از قرن‌های دور آغاز کرد. در آن دوران هنوز فرهنگ غربی در ادبیات چین، ژاپن، دنیای عرب و زبان‌های سانسکریت، فارسی و... نفوذ نکرده بود. در واقع، اگر هیچ فرهنگی بر دیگری برتری ندارد و اگر همه آثار ادبی موجود می‌توانند با یکدیگر مقایسه شوند، پس تشخیص برخی آثار به مثابه کلاسیک، اصلی یا کانونی می‌تواند موضوع سیاست‌های فرهنگی باشد؛ تعریف‌های یک‌جانبه‌ای که کانون‌های قدرت به‌منظور کم‌ارزش جلوه‌دادن سایر نمودهای فرهنگی اعمال می‌کنند.

بی‌ثباتی‌ای که میان پایگاه نظری (در ادبیات تطبیقی) و بُعد تاریخی آن در بالا بیان شد تا حد قابل توجهی باعث به‌وجود آمدن بحران‌های کنونی در ادبیات تطبیقی شده است. این بحران در سخنرانی رنه ولک^۱ با عنوان «بحران در ادبیات تطبیقی» در دومین همایش بین‌المللی ادبیات تطبیقی در سال ۱۹۵۸ به تفصیل مورد بحث قرار گرفت. ولک مخالف تأثیر-محوری بر پایه تاریخ در مطالعات تطبیقی بود که سبک پژوهش را دچار تنزل می‌کرد و آن را بر پایه اطلاعاتی راكد و قدیمی از زندگی نویسندگان و تأثیر آن‌ها بر یکدیگر در بازه‌ای تاریخی طرح‌ریزی می‌کرد (ولک، ۲۰۰۹: ۱۶۷). او بر این باور بود که پژوهشگر در حوزه ادبیات تطبیقی، نظریه ادبیات، تاریخ ادبی و نقد ادبی باید از این سبک تاریخ‌محور و بر پایه تأثیر و تأثر پرهیز کرده و خود اثرها را در وهله اول بررسی کند. برای تحقق این مهم، ولک بیان داشت که باید ادبیّت (جنبه ادبی)^۲ آثار که پایه اصلی مطالعات زیباشناختی را تشکیل می‌دهد، نقد و بررسی شود. هر چند نظریه ولک شباهت زیادی به سبک آمریکایی و مطالعات تطبیقی آن‌ها دارد، (که در تقابل مستقیم با سبک قیاس به روش فرانسوی آن است)، در نظریه او ادبیّت، نقشی مرکزی داشته و این موضوع به تفکرات ساختارگرایانه دهه ۱۹۳۰ پراگ (محل تولد او) اشاره دارد.

۲-۴. بحران پسامدرن

در پایان قرن بیستم بود که سوزان باسنت به‌طور رسمی اعلام داشت که «ادبیات تطبیقی به‌نوعی مرده است»

(۱۹۹۳: ۴۷). بیش از ده سال نگذشته بود که گایاتری اسپواک نیز این نظریه را در کتاب مرگ یک نگرش^۱ به طور کامل تری تأیید کرد. دلایل باسنت برای بدینی او نسبت به آینده ادبیات تطبیقی را می توان به چند دسته تقسیم کرد: ۱- جایگزینی نظریه ادبیات (به جای ادبیات تطبیقی) در مطالعات ادبیات انگلیسی در دانشگاه های آمریکایی؛ ۲- تأثیر گسترده مطالعات فرهنگی؛ ۳- کاهش کرسی های اختصاص یافته به ادبیات تطبیقی در دانشگاه ها و ۴- تأثیر مطالعات استعمارشناسی و چندفرهنگی (ر.ک: ۲۰۰۳: xii). اسپواک به نوعی «واپسین نفس های یک نگرش در حال مرگ» (ر.ک: همان: xii) را مورد بحث قرار می دهد؛ کشمکش که تطبیقگرایان بریتانیایی نیز به طور مشابهی به آن اشاره کرده بودند. او بر این نکته تأکید دارد که یک تطبیقگر، نه تنها باید گستره مطالعات خود را فراتر از «مرزهای ملی» یافته، بلکه باید معانی و مفاهیم جدیدی را از ورای آن ها برای درک آثار ادبی استخراج کند (ر.ک: همان: ۷۲).

کلاودیو گی یل^۲ در کتاب میان یکی و دیگران: درآمدی بر ادبیات تطبیقی^۳ نیز بدینی باسنت و اسپواک نسبت به وضعیت ادبیات تطبیقی را دنبال می کند و شرایط تطبیقگرایان هم عصری را توصیف می کند که با شک و سردرگمی به این نگرش ادبی می اندیشند. او وضعیت ادبیات تطبیقی را در بوتۀ مقایسه با همین نگرش در سال های ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۵ می گذارد که شامل عصر طلایی مطالعات ادبیات تطبیقی در فضای ادبی جهان شمول بود. آنچه بیشتر مورد توجه گی یل بود و این بدینی او نسبت به آینده مطالعات تطبیقی را قوت می بخشید، گرایش سیاست محور این علوم انسانی بود. این ینش او به طور عمده با گستردگی هرچه بیشتر مطالعات فرهنگی و پسااستعماری ارتباط داشت که برخلاف جریان نقد ادبی سنتی پیش می رفت (ر.ک: ساسی، ۲۰۱۵: ۱۱).

در همین زمینه می توان به افکار ژاک دریدا^۴ و پل دو مان^۵ در قرن بیستم اشاره کرد که با وجود خلافت و پویایی، باید پذیرفت که سبک تجزیه گرایانه^۶ خوانش و سازی^۷ تأثیری منفی بر وجهه مطالعات ادبی در علوم دانشگاهی داشته است. این از آنجا است که تا آن زمان زبان ادبی و هنری به مثابه ابزار لازمی در آموزش های علوم انسانی به ویژه حوزه اخلاق، گفتار، زیباشناختی و اطلاعات عمومی به حساب می آمد. در واقع، ادبیات به طور ذاتی به مثابه علمی اصالتاً معنادار و دریچه ای برای درک امیال بنیادین انسانی شناخته

1. Death of a Discipline

2. Claudio Guillén

3. Entre lo uno y lo diverso. Introducción a la literatura comparada

4. Jacques Derrida

5. Paul de Man

6. Reductionist

7. Deconstruction

می‌شد؛ اما مشکل جایی بود که خوانش‌های تجزیه‌گرایانه و اسازی ادبیات را ذاتاً پدیده‌ای ناپایدار و بدون معنایی کلی معرفی می‌کرد. در این نگرش، اثر ادبی همانند اتاق پژواکی بود که به واسطه تعدد شنیده‌ها نمی‌توان اعتباری برای صدایی واحد و جامع قائل شد و براساس این، نمی‌توان معنایی غایی در ادبیات را جستجو کرد. اگر کتاب یا اثر ادبی بر معنا و مفهوم خاصی دلالت کند، معنایی است که خواننده در آن به وجود آورده است. این تغییر نگرش در خوانش آثار ادبی قدم بزرگی بود که تفسیر متن را حتی از نسبی بودن^۱ آن نیز جدا می‌کرد، نسبی‌هستی‌شناسانه^۲ که رومان‌نگاردن^۳ معتقد بود، براساس آن «متن به شکل واره‌ای از ابهامات تبدیل شده که خواننده خود به آن معنا و فرم می‌بخشد و این نکته دقیقاً برخلاف دیدگاه و اسازی بود که اثر ادبی را فاقد هرگونه معنایی قابل ارجاع می‌دانست.» (ساسی، ۲۰۱۵: ۱۲).

همین نکته نیز هدف مطالعات پژوهشگرانی بود که با خوانشی و سازانه به ساختارهای سازنده متون نگاه می‌کردند و البته به عقیده بسیاری همین مورد، تأثیرات منفی متعددی را بر شرایط علمی دانشگاه‌ها وارد می‌ساخت. برای بسیاری، و اسازی باعث به وجود آمدن نوعی خلأ نظری شده بود که ریشه‌های گرایش‌هایی همچون مطالعات فرهنگی را نیز تحت تأثیر خود قرار می‌داد. ژاک دریدا پاسخی درزمینه همین خوانش‌های تجزیه‌گرایانه و مرتبط با ادبیات تطبیقی را در تعدادی از متون نظری خود همانند «چه کسی و چه چیزی مقایسه می‌شوند؟»^۴ ارائه می‌دهد. وی به توضیح هفت فرضیه‌ای می‌پردازد که برای بازاندیشی نقش ادبیات (تطبیقی) در علوم انسانی بسیار ضروری است؛ اما به دلیل اوج‌گیری این نوع خوانش‌های تجزیه‌گرایانه و همراهی آن‌ها با سایر عوامل، سنت ادبی نقش اصلی و اساسی خود را از دست داد و در کنار آن نیز پایگاه‌های فلسفی و علمی مطالعه ادبیات که البته ریشه‌های ادبیات تطبیقی نیز در آن جای می‌گرفت، به شکل قابل توجهی تضعیف شد (۲۰۰۸: ۲۲).

ادوارد سعید^۵ به خوبی این موضوع را تشخیص داده و بیان می‌دارد که این نگرش‌های جدید (تجزیه‌گرا) «علوم انسانی را از مسیر درست خود که در واقع کند و کاو منتقدانه ارزش‌ها، تاریخ و آزادی بشر می‌باشد تا حدی منحرف کرده و در ازاء آن را به سازمانی منحصر به ساختارهای انعطاف‌ناپذیر و پیچیده تبدیل کرده و به واسطه هویت‌محور بودن سبک خوانش و زبان فنی آن خوانندگان، محققان محدودی را مورد خطاب قرار می‌دهد» (۲۰۰۴: ۱۴). از دیگر سو نیز «رویکرد و اساز دریدایی» بود که البته به طور معمول نیز نتیجه‌ای جز

1. relativism

2. Phenomenological

3. Ingarden

4. Who or What is compared?

5. Edward Said

تأیید بی‌ثباتی و تصمیم‌ناپذیری^۱ ندارد. جای شگفتی نیست که راه‌حلی که سعید در آثار منتشرشده پس از مرگش ارائه داد، «بازگشتی به مدل تفسیری - زبان‌شناختی^۲ بود که البته نگرشی دیرین و جامع‌تر بود در مقایسه با گرایش نوین آن که از آغاز مطالعات انسانی از حدود ۱۵۰ سال پیش در دانشگاه‌های آمریکا رواج یافته است» (همان: ۳۴).

به‌سختی می‌توان به‌وجود افراط در نظریه ادبی در این بازه زمانی اشاره نکرد که باعث تشکیل فضایی علمی شده بود که خود ادبیات «در اولویت قرار نداشت و (نقد) به‌مثابه آفتی برای مطالعات ادبی محسوب می‌شد» (اشتینر^۳، ۱۹۸۹: ۷). واکنش‌ها به این افراطی‌گرایی نظری در میان دانشگاهیان آمریکایی قابل بررسی است و بارزترین آن را می‌توان در مقاله کارن وینکلر^۴ با عنوان «آغاز دوره پسانظری توسط محققان»^۵ یافت که تغییرات قابل توجهی را ایجاد کرد. در ادامه همین نوع دیدگاه‌ها به مطالعات تطبیقی است که می‌توان نتایج پژوهش‌های استیون تو توسی^۶ را گنجانند؛ تطبیق‌گرایی که از دهه ۱۹۹۰ نظامی برای ادبیات تطبیقی قائل شد که به‌طور کلی به‌مثابه زیرمجموعه‌ای از «روش‌های طبقه‌بندی‌شده و تجربی در مطالعات ادبی و فرهنگی» دسته‌بندی می‌شد (۱۹۹۹: ۲).

۲-۵. ادبیات تطبیقی در دوران حاضر

چندین سال از آن دوران آمیخته با بحران نظری ادبیات تطبیقی می‌گذرد و این نگرش ادبی باوجود گسترش فرهنگ‌ها و زبان‌ها و در میان سایر شاخه‌های مشابه همانند مطالعات ادبی - فرهنگی با انعطاف‌پذیری تمام در حال رشد و پیشرفت در میان متخصصان ادبیات و فرهنگ عامه‌پسند است. می‌توان ادعا کرد که ادبیات تطبیقی نیز توانسته است تا حدی به کشمکش‌های موجود پیرامون پایگاه نظری و اهمیت وجودی خود پاسخ دهد و با استفاده از روش‌های متعدّد در سبک مطالعه توانسته است راه خود را از ابتدایی‌ترین فنون تطبیقی ادبی به سمت مطالعات میان‌رشته‌ای پی‌گیرد. در بیانیه‌ای که در سال ۲۰۰۶ در باب وضعیت کنونی ادبیات تطبیقی به چاپ رسید، هان ساسی^۷ به توضیح این نکته می‌پردازد که «ادبیات تطبیقی به موقّیت‌های چشمگیری در زمینه چالش‌های نظری خود رسیده است» (۲۰۰۶: ۳) و نه تنها از آن شرایط بحرانی سال‌های پایانی قرن پیشین تا حدی نجات یافته است، بلکه در دوران کنونی از آن به‌مثابه نگرشی تثبیت‌شده با

1. undecidability
2. philological-interpretative model
3. Steiner
4. Karen Winkler
5. Scholars Mark the Beginning of the Age of Post-Theory
6. Steven Tötösy de Zepetnek
7. Haun Saussy

صلاحیت و اصالتی جدید یاد می‌شود؛ از دیگر سو می‌توان به ترویج مطالعات ادبی تطبیقی در دانشگاه‌ها اشاره کرد که نه تنها کرسی‌ها و واحدهای بیشتری به این سبک مطالعه ادبیات اختصاص می‌دهند، بلکه توجه بیشتری نیز از تمامی جهات به پژوهش‌های انجام‌شده در این زمینه اعم از مطالعات تک‌بُعدی ادبی تطبیقی تا حوزه ادبیات جهان و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای با سخاوت تمام نشان داده‌اند.

جهان‌شمولیت^۱ و گستردگی این زمینه را فراهم آورده است که این نگرش ادبی محدودیت‌های مشابه در مطالعات فرهنگی را کنار زده و تعصبات اروپامحورانه خود که البته ناشی از نگاه غرب‌محور و تا حدی متعصبانه تطبیق‌گرایان غربی است را قابل توجه نمی‌داند. در واقع، در این مرحله از رشد کنونی است که ادبیات تطبیقی خطّ بطلانی بر محوریت غرب‌گرایی (در بسیاری از زمینه‌ها) می‌کشد و به وحدت روح بشری در قالب تولیدات ادبی روی می‌آورد؛ از طرف دیگر، باید به نقش ادبیات تطبیقی در تغییر تعریف و شاکله کانون‌های ادبی^۲ اشاره کرد که شرایط جدیدی را در پذیرش آثار ادبی متنوع از فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف در کانون اثرات ادبی جهانی به وجود می‌آورد. در عصر حاضر، ادبیات تطبیقی به جایگاهی رسیده است که در آن «ادبیات جهان و مفهومی که گونه برای آن تبیین کرد، دیگر به‌عنوان رقیبی برای ادبیات تطبیقی محسوب نمی‌شود» (همان: ۱۱) و حتی به‌مثابه بخش سازنده‌ای از ادبیات تطبیقی و تأکید آن بر نزدیکی فرهنگ‌ها مورد توجه است. این باور ساسی را از آنجا باید پذیرفت که ۱- بر محوریت «جهان‌روایی تجربه و زندگی انسانی» (همان: ۱۲) بنا نهاده شده است و ۲- «هیچ فرهنگ و قومی در دنیا بدون هنر کلامی وجود ندارد» (همان: ۱۷). استفاده از ادبیات تطبیقی و رابطه آن با نقد ادبی همانند استفاده هنرمندانه از زبان برای آفریدن یک اثر ادبی است. به همین علت است که همواره به ادبیات به‌مثابه هسته مرکزی تمام نگرش‌های ادبی تأکید می‌شود.

هرچند سال‌های زیادی از پایان استعمار^۳ نظامی برخی از کشورها می‌گذرد و از سال ۱۹۴۵ به بعد بیشتر کشورهای ضعیف‌تر به‌طور رسمی استقلال خود را جشن گرفتند، اما استعمارگری^۴ هنوز هم در ابعاد مختلف و به‌مراتب عمیق‌تر و نامحسوس‌تری، اهداف خود را دنبال می‌کند. فرهنگ‌زدایی ابزاری است که سیاست‌های استعمارگر از آن به‌خوبی بهره برده تا ادبیات و فرهنگ یک سرزمین را به‌تدریج از سنت منحصر به فرد خود جدا کرده و آن را تحت تأثیر علایق و اهداف مورد نظر خود قرار دهند. ادبیات تطبیقی ابزاری بسیار کارآمد است که در دوره حاضر با تکیه بر درک تفاوت‌ها و تقویت روحیه مدارا به توضیح

1. Cosmopolitanism
2. Literary canon
3. Colonialism
4. Coloniality

قربانتهای انسانی، ادبی و فرهنگی می‌پردازد و استعمار و امپریالیسم را که بر تک‌فرهنگی تکیه دارد از رسیدن به اهداف خود باز می‌دارد.

خواندن ادبیات، به معنی خواندن متن و خوانش تنگاتنگ متون است و هدف آن درکی زیباشناسانه و واحد از یک سازمان زبانی است. خوانش این سازمان‌های زبانی و ادبی از این جهت مهم است که تولید این اثر یا خوانش آن، بخشی از جامعه را تشکیل می‌دهد. حتی در جوامع کنونی، ترجمه آثار ادبی نیز به مثابه بخش قابل توجهی از فرهنگ و قومیت مردمان شناخته می‌شود. درک زیباشناسانه و واحد از آثار ادبی امروزه، نه تنها در شناخت سایر گفتمان‌های ادبی با کدها و شاخصه‌های مختلف مهم است، بلکه به تعریف ما از نقش سایر ابزارهای ارتباط جمعی، گسترش هرچه بیشتر ادبیات و سنن و روش‌های مختلف خوانش ادبیات به‌ویژه در شرایط تحت سیطره فناوری در طیف‌های مختلف فرهنگی کمک می‌کند.

شاید بیشتر از هر زمانی دانستن و مطالعه عمیق درباره این تنوع، گستردگی و خلاقیت‌های فرهنگی و ادبی نیازمند دیدگاهی بر پایه تطبیقی و مقایسه باشد که بیشتر از هر چیزی نیازمند روش‌ها و دیدگاه‌های دانشگاهی و علمی است که بیش از صدسال است با نام ادبیات تطبیقی شناخته شده است.

۳. نتیجه‌گیری

ادبیات تطبیقی، نگرشی ادبی است که شاید بیش از هر سبک دیگر مطالعه ادبیات دچار فراز و نشیب‌های متعدد شده است. آنچه مطالعه تطبیقی ادبیات از دیرباز تاکنون دنبال کرده است، نوعی ایده‌آل‌گرایی است که در آن در کنار وجود تفاوت‌ها و تنوع‌های منحصربه‌فرد فرهنگی، قومی و زبانی، تشابهات انسانی هم‌بخش مهمی از راه رسیدن به درک متقابل و در نتیجه پرهیز از هرگونه دشمنی و تضاد نامطلوب است. این دقیقاً همان موضوعی بود که ادبیات تطبیقی و حامیان آن در دوران پس از جنگ جهانی دوم در تلاش برای رواج آن در جوامع جهانی برآمدند و در عین حال رواج ملی‌گرایی تا حدی بود که اگر هم مقایسه‌ای میان ادبیات و فرهنگ دو ملت متفاوت بود، با هدفی جز برتری یکی بر دیگری انجام نمی‌گرفت. سال‌های زیادی نگذشت که شدت این تفکرات کوتاه‌بینانه به تدریج از طرفی با مطالعات در حوزه علوم انسانی کاهش یافت و ادبیات دوباره مورد توجه قرار گرفت؛ اما ثبات آن در این دوره (دهه‌های پایانی قرن بیستم) بسیار چشمگیر بود. مشکل تنها در پایه و اساس نظری آن بود که بعدها و در طول سالیان اخیر به آن پاسخ‌هایی درخور داده شده است. ادبیات تطبیقی در دوران حاضر نیازمند توجه بیش از پیش دانشگاهیان است.

۱. در دوران حاضر، آن‌چنان که انتظار می‌رفت مطالعات تک‌رشته‌ای نه تنها در میان خوانندگان، بلکه نزد پژوهشگران تا حدی نیز جایگاه پیشین خود را از دست داده بود. در عوض، این مطالعات میان‌رشته‌ای است که علوم مختلف و گرایش‌های متعدد به آن تأکید دارند. این نکته جایگاه تعیین‌کننده ادبیات تطبیقی میان سایر رشته‌ها، به‌ویژه علوم

انسانی را نمایان می‌کند.

۲. تمامی اقوام و فرهنگ‌ها، دارای زبان خاص خود و در نتیجه سنت ادبی هستند. برای مطالعه این گستردگی و تنوع، ادبیات تطبیقی بهترین ابزار در عصر حاضر به‌شمار می‌آید. دلیل محکم برای این ادعا را می‌توان در افزایش کرسی‌های موجود برای ادبیات تطبیقی در کشورهای توسعه‌یافته یا در حال توسعه دانست که به اهمیت این موضوع به‌خوبی پی برده‌اند.

۳. در دوران کنونی که فناوری با سرعتی سرسام‌آور و به شکل‌های مختلف در حال پیشرفت است، سبک تولید ادبیات و البته خوانش متون ادبی، شکل و شمایل جدیدی به خود گرفته است. برای درک مقایسه‌ای آن‌ها پایه و اساسی علمی لازم است تا بتوان به نتایج درستی دست یافت و از طرف دیگر بتوان این پیشرفت علم را به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده و هدفمند هدایت کرد.

۴. هیچ‌گاه نباید از این موضوع غافل بود که شاید دوران استعمار نظامی در بیشتر مناطق دنیا به‌پایان رسیده باشد، اما استعمار نرم هنوز هم فرهنگ و سنت‌های مختلف را به‌طور گسترده و همه‌جانبه، همانند گذشته، تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. ادبیات تطبیقی، ابزاری بسیار قدرتمند و البته تا حدی کشف‌نشده، میان جوامع مختلف بوده که به‌وسیله آن می‌توانند فرهنگ و ادبیات خود را به جوامع جهانی ارائه کنند. این‌ها تنها بخش‌های کوچکی از ارزش و جایگاه ادبیات تطبیقی را نشان داده و جایگاه آن در آینده مطالعات ادبی را تبیین می‌کند.

منابع

- انوشیروانی، علیرضا (۱۳۹۱). سیر تحولات نظری ادبیات تطبیقی. نشریه ادبیات تطبیقی: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۳ (۲)، ۳-۷.
- (۱۳۹۲). مطالعات بینارشته‌ای ادبیات تطبیقی. نشریه ادبیات تطبیقی: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۴ (۱)، ۳-۹.
- باسنت، سوزان (۱۳۹۱). تأملی بر ادبیات تطبیقی در قرن بیست و یکم. ترجمه مسیح ذکاوت. نشریه ادبیات تطبیقی: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۳ (۵)، ۵۰-۶۱.
- زینی‌وند، تورج (۱۳۹۲). ادبیات تطبیقی و مقوله فرهنگ. کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی-فارسی)، ۳ (۱۲)، ۱-۱۶.
- یوست، فرانسوا (۱۳۸۸). فلسفه و نظریه‌ای جدید در ادبیات. ترجمه علیرضا انوشیروانی. فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، ۲ (۸)، ۳۷-۵۶.

References

- Aldridge, Owen, Ed. (1969). *Comparative Literature: Matter and Method*. Urbana: University of Illinois Press.
- Aristotle (2005). *Poetics, Trans.* Stephen Halliwell. Cambridge, MA: Harvard University

- Press.
- Bassnett, Susan (1993). *Comparative Literature: A Critical Introduction*. Oxford: Blackwell.
- Damrosch, David (2003). *What Is World Literature?*. Princeton: Princeton UP.
- Derrida, Jacques (2008). Who or What Is Compared? The Concept of Comparative Literature and the Theoretical Problems of Translation. Trans. Eric Prenowitz, *Discourse*, 30 (1-2), 22-53.
- De Saussure, Ferdinand (2011). *Course in General Linguistics*. New York: Columbia University Press.
- Domínguez, César (2013). *Literatura Europea Comparada*. Madrid: Arco Libros.
- Leitch, Vincent, William Cain, et al., Eds. (2010). *The Norton Anthology of Theory and Criticism*. Second Edition, New York & London: WW Norton & Company.
- Marx, Karl and Friedrich Engels (1948). *Manifesto of the Communist Party*. New York: International Publishers.
- Remak, Henry H. (1961). Comparative Literature: Its Definition and Function. In: N. P. Stallknecht & H. Frenz (Eds.), *Comparative Literature: Method and Perspective*, Carbondale: Southern Illinois UP, 3-57.
- Said, Edward (2004). *Humanism and Democratic Criticism*. New York: Palgrave Macmillan.
- Saussy, Haun (2006). Exquisite Cadavers Stitched from Fresh Nightmares: Of Memes, Hives, and Selfish Genes. In: H. Saussy (Ed.), *Comparative Literature in an Age of Globalization*, Baltimore, MD: Johns Hopkins UP, 3-42.
- (2015). *Introducing Comparative Literature: New trends and Application*. London & New York: Routledge.
- Spivak, Gayatri Chakravorty (2003). *Death of a Discipline*. New York: Columbia University Press.
- Steiner, George (1989). *Real Presences. Is There Anything in What We Say?*, London: Faber & Faber.
- Tötösy de Zepetnek, Steven (1999). From Comparative Literature Today Toward Comparative Cultural Studies. *CLCWeb: Comparative Literature and Culture*, 3.1, 1-15.
- Villanueva, Darío (1991). *El polen de ideas. Teoría, Crítica, Historia y Literatura comparada*. Barcelona: PPU.
- Wellek, René (2009). The Crisis of Comparative Literature. In: D. Damrosch Natalie Melas, M. Buthlezi (Eds.), *The Princeton Sourcebook in Comparative Literature*, Princeton: Princeton UP, 162-172 [originally 1958].



بحوث في الأدب المقارن (الأدبين العربي والفارسي)

جامعة رازي، السنة التاسعة، العدد ۳۳، ربيع ۱۴۴۰، صص. ۱-۱۹

الأدب المقارن ومكانته في مستقبل الدراسات الأدبية (دراسة وتحليل)

پوریا ترکمانه^۱

طالب الدكتوراه في فرع اللغة الإنجليزية وآدابها، جامعة رازي، کرمانشاه، إيران

ناصر ملكي^۲

أستاذ مشارك في قسم اللغة الإنجليزية وآدابها، جامعة رازي، کرمانشاه، إيران

القبول: ۱۴۴۰/۹/۸

الوصول: ۱۴۴۰/۵/۲

الملخص

لقد شهد الأدب المقارن بوصفه رؤية أدبية، تاريخاً حافلاً بالصعود والهبوط. منذ زمن بعيد يرى البعض أنه لا فرق بين الأدب المقارن والأدب العالمي من هذا المنطلق كانوا ينظرون إليهما كأدبين متنافسين مع بعضهما في غضون فترة زمنية لا بأس بها. فما لبث أن وجه بعض التقاد إليه نقداً لاذعاً لاعتباره مبعثاً على الفوضى النظرية العارمة والاضطراب الأدبي. أخذت هذه الرؤية المشددة نحو الأدب المقارن بالتزايد إلى أن تم اعتباره في أواخر القرن العشرين رؤية أدبية منبوذة ومرفوضة لا تقوم على أسس من الصحة. على أية حال فإن هذه التجاذبات لو دلّت على شيء فإنها تدلّ على مدى اهتمام الباحثين بهذا النمط الأدبي من جهة وعدم استيعاب التقادين لأسرارها وخباياها من جهة أخرى. ألا إنه تقلص حجم الانتقادات الموجهة للأدب المقارن في نهاية القرن العشرين لما بذله المناصرون لهذه المدرسة الأدبية من جهود مضنية و لتأسيح وازدياد فهم التقادين المناوئين لها. وهكذا اختفت الأزمات المثارة حول الأدب المقارن بعض الشيء. لقد تحوّل الأدب المقارن في القرن الراهن إلى أحد المناهج الرئيسية لدراسة الأدب بحيث تم تدشين منابر أو أقسام تعليمية أو بعض الحصص الدراسية على أقل تقدير في المزيد من جامعات العالم. يبحث مقالنا هذا مكانة الأدب المقارن بالنسبة لسائر المدارس الأدبية وشأنه وأهميته كما يتطرق إلى شأنه في المستقبل الدراسات الأدبية.

المفردات الرئيسية: الأدب المقارن، الأدب العالمي، الدراسات الثقافية، الدراسات الأدبية.

